

## فصل بیستم

### (قرار داد امیر بانگلیس و الحاق سرات)

اما امیر که خود را به فرار داد های دوستانه با انگلیس مر بو ط می دید . این همه پیشنهادات و فشارهای داخلی را بی جواب گذاشته ، روابط دو ستانه خود را با انگلیس ها دوام داد و به هیچ قسم اقدام مستقیم یا غیر مستقیم به شهادت خود انگلیس ها متشبث نشده و کمال صداقت و عهد شناسی خود را به دولت همسایه که حتی دیروز هم بعد از فرار داد با امیر در ظرف کمتر از سه ماه حاضر شده بود با رقیب او سردار سلطان احمد خان داخل قرارداد جدا گانه بشود ، ثابت کرده و تا پایان این غایبه که تقریباً سه سال طول کشید و در ظرف این مدت انگلیس ها دو باره موفق به رام ساختن حصص مختلفه هند از قبیل بنگال ، مدراس ، دهلی ، پنجاب ، پشاور گردیدند و عسکر نازه تشکیل بر مملکت را تأمین کردند ، نه تنها در امور هندوستان با وجود مراجعات سران ملی هند با الحاصه قبائل افغانی ، مداخله نکرد بلکه اقدامات خود را برای الحاق هرات نیز حسب مشوره انگلیس معطل ساخت حتی بنا بر آنکه سردار سلطان احمد خان پس از استقرار خود در هرات بنای تجارزات را به قلمرو امیر گذاشته بود همه این اوضاع را با نهایت برده باری تحمل مینمود .

در عین زمان تدارکات لشکر کشی هرات را تکمیل نموده ، پس از سرکوبی مکرر تنکو و علاقه غلزانگی برای اقدام قطعی جانب هرات تصمیم گرفت . اما باز هم در انتظار و صول موافقه دولت برطانیه با قدم های محاذظه کارانه داخل اقدامات شده ، همان راهی را که در الحاق قندهار تعقیب کرده بود از سر گرفت چنانچه در سال ۱۲۷۶ هـ ق ( ۱۸۶۰ ع ) شهزاده محمد شریف خان پسر خود را بحکومت فرام بر فرار کرد و هدایت داد تا متصرفات خویش را بسمت هرات توسعه بدهد چنانچه او غور و سلفر را گرفت تا آنجا بزدی سردار سلطان احمد خان عسکر فرستاده سیف الدین خان مشهور به وکیل برادر محمد شریف خان را که خود بقندهار برگشته و او را قائم مقام خود فرار داده بود نیز هزل و میر افضل خان بن بردل خان را که از امیر رنجیده و به هرات رفته بود بحکومت فرام بر فرار ساخت این مسئله وهم طرد بعضی از اولاده سرداران قندهار که قبلاً به دربار امیر رجوع کرده بودند امیر را بیشتر مشتعل ساخت و وادارش نمود تا هر چه زود تر به هرات لشکر کشی کنند . همان بود که چون بواسطه نمایندگی بر طانیه از آمادگی دولت مذکور برای قبول این اقدام اطیمنان حاصل کرده بود در ماه رمضان ۱۲۷۷ هـ ق ( ۱۸۶۱ ع ) عزم حرکت هرات نمود . و چون خودش در جلال آباد بود شیرعلی خان را مامور ساخت تا بیشتر حرکت کرده ، زمینه را برای عزیمت امیر آماده سازد شیر علیخان از قندهار گذشته برای امداد محمد امین خان و محمد شریف خان برادران خویش که فرام را با میر افضل خان محاصره کرده بودند به آن طرف حرکت نمود و چون میر افضل خان خسر او بود به پیغام او قلعه را کشود و امیر بتاريخ ۱۸ شوال ۱۲۷۷ هـ ق مارچ ( ۱۸۶۱ ع ) از کابل باقوای کافی و اکثر شهزادگان و سرداران و مامورین عالی رتبه به قصد هرات

حرکت کرد. وقتی به فرام رسید میر افضل خان را به شفاعت شهزاده شیرعلیقان بخشید لیکن او باز از عرض راه فرار و به سردار سلطان احمدخان در هرات پیوست.

سردار سلطان احمدخان که توان مقابله اینقدر قوه بزرگ را در خود نیابد بد با زهم به مقابله اصرار ورزیده چند هزار سوار را بقیادت محمد یوسف خان بن محمد قلی خان نواده وزیر فتح خان مرحوم که وزیر و مشیر او بود برای مقابله تا اسفزار پیش فرستاده و محمد یوسف خان موصوف در حین محاربه بقتل رسید و عسا کرش پراگند شدند. فوای امیر به هرات واصل گردید و پسران سلطان احمدخان در حوالی شهر مقابله های شجیه مانه نمودند و بالاخره شهر داخل گشتند و شهر در ۱۰ صفر ۱۲۷۸ هـ ق ( آگست ۱۸۶۱ ع ) محاصره شد. سردار سلطان احمدخان قبل از محاصره شدن شهر مکتوبی به شاه ایران نوشته و در آن از او امداد خواسته بود سردار موصوف با او بود اینک برادر زاده و داماد امیر دوست محمدخان بود ولی از ابتداء به نظریات امیر خصوصاً در قسمت روابطه خارجی مخالفت داشت و از دشمنان جدی انگلیس مانند وزیر امیرخان مرحوم بشمار میرفت و از همین جهت بود که امیر او را باهمه حقوقیکه داشت از کارهای مملکت دور داشته موقع نبداد و از همین جهت سردار موصوف برای تطمین حسن دشمنی خود به انگلیس به شاه ایران که در این وقت در قیاب سیاست انگلیس شناخته میشد رجوع کرده و در دربار او عزت یافته لقب ( سرکار ) را نیز خاص نمود و شاه ایران شاید به مصلحت روسها او را به حکومت هرات فرستاده بود. با اینک سردار در تمام زمان حکومت خود در هرات یعنی در ظرف پنجسال مستقلانه کار میکرد. باهم با ایران دوستی و از طرف ایران چشم امداد داشت بهمین اطمینان بود که هررا به محاصره انداخته و منتظر رسیدن امداد ایران نشست اما این دفعه نیز ایران که در آن وقت در حال جنگ با روسها بود و خن حکومت افغانستان چیزی نبود. بجای آنکه مثل اوقات دیگر در اغراض خود او و تحریک کنندگان او ایجاب میکرد. به طرف هرات برای رفع محاصره از سر متجدد و دوست خود اقدامی نکرد و گذشت تا کاکا و برادر زاده ( باخسر و داماد ) باهم بیابان و خانه جنگی در افغانستان روی کار شود. و در جواب مکتوب سردار سلطان احمدخان پیغام فرستاده که بموجب معاهده سال ۱۸۵۷ ع ( ۱۲۷۳ هـ ق ) که با انگلیس هادارد نمیتواند به امور افغانستان مداخله کند در حالیکه بقرار تشریحات صفحات ماقبل حکومت ایران چندین بار این قسم تمهیدات خود را شکسته و در موافقی که مفاد خود او متقاضی بود برخلاف فرار دانهائی که با انگلیس و غیره داشت به هرات لشکر کشیده بود. این مکتوب شاه ایران در حالی به هرات مواصلت کرد که محاصره از هر جانب تکمیل یافته و راهی برای رفتن فاسد موجود نبود بلکه فاسد بدست کارگران امیر افتاده امیر مکتوب را از او گرفته و بر محتویاتش اطلاع حاصل نمود. ( با قید دارد )



( حصه ۵ )

بدولت بسوی وطن باز گشت (۱)	بغیر وزی وفتح د مساز گشت
مرا ده بشکر انه اختصار	بیا ساقی از چسای جا می بیار
بیان کردم از گفته راستان (۲)	که صدداستان در بسکی داستان
بیا تا به تفصیل گویم سخن	گرت نیست دل خوش زاجمال من
که در هر دو فن دست دارد حمید	که نامیشود بر بزرگان پدید (۳)

شوش کاظم انانی و مطالعات فریاد  
راهی ساختن رنجیت سنگه هری سنگه را به حکومت

شمال جامع علوم انسانی  
شهر پیشاور

نباشد که باشد ز هر دوست دور	بلایی بتر در جهان از غرور
نه سر بلکه سر مایه هر بلاست	همین سر غروری سر هر خطاست
جز این جرم بروی چه موجود شد (۴)	گر ابلیس مطرود و مردود شد
نه ایمان گذارد نه دنیا و دین	غرور افکند آسمان بر زمین (۵)

- ۱ - دد » بدولت به کابلستان از گشت
- ۲ - دد » بیان کردم از گفته راستان .
- ۳ - دد » که تا بر شود بر بزرگان پدید .
- ۴ - دد » دد » جز این جرم از وی چه موجود شد .
- ۵ - دد » دد » غرور افکند ز آسمان بر زمین .

چو رنجیت چالاک دستی نمود  
 بسیم وز روزور بازوی خویش  
 بسی بوم بگرفت از ملک هند  
 شد از فتح کشمیر پشتمش قوی  
 چپور است زد تیغ نگذاشت کس  
 بسر پنجه همینجه را پنجه نافت  
 سر همسری هر سری را که دید  
 ز خاصان کار آگه و هوشیار  
 ازان جمله سردار لشکر شکن  
 به پیشا و ر از بیم بغی و عناد  
 به بخشید تشریف سلطنتش  
 که پیوسته در کار هشیار باش  
 بسکی تن دران کشور فتنه خیز  
 ازان کشورم سخت در دل غمی است  
 بترسم که روزی بر آرند سر  
 خرو شدند ما نمودن آن پلنگ  
 چنان صنعتی کن به این رنگ و فن (۱)  
 نمائند میان دو تن انفاق  
 زدشمن بدشمن شوی رستگار  
 هراسان زیاران عیار باش  
 مبادا که از کس خوری پای پیچ  
 من این گفتمت لیک هنکام کار  
 چو گفت این سخن سرور ملک کبر  
 خمید وزمین بوسه زد ایستاد  
 بسی شهر از دست افغان ر بود  
 ندیده کسی همتر از وی خویش  
 چو ملتان و پیشاور و شهر سند  
 بزد کوس دارا می و خسر وی  
 ز فرمان دهان جهان پیش و پس  
 بهر سو که شد گنج بیرنج یافت  
 چنان بر سرش زد که جانش پرید  
 روان نائیبی کرد در هر دیار  
 هری سنگ شیر افکن و بیل تن  
 فرستاد تا بر نخیزد فساد  
 بیاموخت رسم چها نباش  
 ز پیکار دشمن خبر دار باش  
 نه بی جوشن است و نه بی تیغ نیز  
 که آنجا بهر کویچه رستمی است  
 به بندهد بر کینه جوئی کم  
 بخا بند آهن بد رند سنگ  
 که باشند بدخواه هم مرد و زن  
 مگر فتنه و جنگ و کین و نفاق  
 ز پیشینیان این سخن یاد دار  
 در احکام کشتی خبردار باش  
 در آئی بگردن بر آئی به پیچ  
 ترا عقل و هوش خود آید به کار  
 بشکرانه بر خاست فرمان پذیر  
 ز بان نفا دست بسته کشاد

( ۱ ) د ، چنان صنعتی سازو نبر رنگ زن .



هریسنگ



شپوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی